

- ۱ شیعه واقعی، اصلاً به غیر از ولایت ایجاد کلام ندارد
- ۲ تمام ائمه (علیهم السلام) خود را فدای امیرالمؤمنین می‌کنند
- ۳ ولایت، مقصد خداست؛ عدالت، خواست خداست
- ۴ حکومت با کفر سازگار است؛ اما با بی‌عدالتی سازگار نیست
- ۵ عدالت ذلت ندارد، بی‌عدالتی ذلت دارد
- ۶ اگر می‌گویی امیرالمؤمنین، باید امرش را اطاعت کنی
- ۷ امام زمان (عج الله فرجه)، امرش است
- ۸ امام زمان (عج الله فرجه) برای عمه‌اش زینب حاضر است خون گریه کند
- ۹ بیاید از ولایت دفاع بکنید، تا امام زمان (عج الله فرجه) بگوید: من به قربانتان بشوم
- ۱۰ سخاوت، منحصر به شیعه نیست
- ۱۱ در سخاوت، دنگی نباشید
- ۱۲ روضه
- ۱۳ ارجاعات

شیعه واقعی، اصلاً به غیر از ولایت ایجاد کلام ندارد

ما باید بیدار باشیم، هوشیار باشیم، با فکر باشیم، با اندیشه باشیم، شل و ول نباشیم؛ متوجه هستید؟ یعنی متقی را خدا تأیید کرده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هفتاد و سه فرقه می‌شوند، یک فرقه ناجی است و آن متقی است. الحمد لله همه شما متقی هستید؛ اما متقی شل و ول خیلی به درد نمی‌خورد. فهمیدید؟ باید انسان هر کجا که می‌رود، بتواند حقانیت خودش را ثابت کند. یک وقت می‌بینی تولید شما وقتی که متقی شدید، ثابت‌کننده هر کاری است. توجه بفرمایید! اگر متقی شدید، تولید تو طوری است که تأییدکننده هر کاری است. ما این همه می‌گوییم امر را اطاعت کن، امر را اطاعت کن، [برای این است.] در صورتی که امام صادق (علیه السلام) به بعضی از اشخاص نگفته؛ اما حرفش را تأیید می‌کند؛ چون این که متقی است، تولیدش یک سازندگی دارد. اگر مغزتان کشش نداشته باشد، می‌گویید جای دیگر تو گفتمی امر را اطاعت کن؛ [اما] این تولید متقی، خودش امر است. شما وقتی با یکی روبرو می‌شوی، باید فوری به حضرت زهرا (علیها السلام) توسل پیدا کنی، به امام زمان (عج الله فرجه) توسل پیدا کنی، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) توسل پیدا کنی؛ فوراً نظرت را القاء می‌کند.

اگر هم روایتش را می‌خواهید، مؤمن الطاق است. وقتی با ابوحنیفه روبرو شد، راجع به قلب صحبت کرد که امام و کرات را آورد، آن وقت امام را قلب کرات حساب کرد؛ چنان ابوحنیفه ناراحت شد، گفت: تو مؤمن الطاق نیستی؟ گفت: چرا. بعد امام صادق (علیه السلام) فرمود: مؤمن بیا برای اینها نقل کن. این یعنی چه؟ پس حرف من درست است؛ اما شما وقتی با کسی روبرو می‌شوی، باید خودت را طوری قرار بدهی که خدایا، مرا یاری کن، امام زمان، مرا یاری کن، زهرا جان، مرا یاری کن؛ [آن وقت] تو را یاری می‌کنند. قرآن برای یاری شیعه آمده است، عزیزان من! تمام حرف‌های ائمه (علیهم السلام) طاهرین برای یاری شیعه است، برای افشای شیعه است. انشاءالله ما شیعه بشویم. اصلاً تولید شما قرآن است، کلام شما قرآن است، کلام شما حرف ائمه (علیهم السلام) است، کلام شما حرف نبی است، کلام شما حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. تو اصلاً به غیر از ولایت ایجاد کلام نداری، اصلاً صادرات تو این می‌شود.

«والله، به صاحب ولایت اگر یک نفر، یک حرف دیگری بزند، کارخانه دل من از او برمی‌گردد؛ یعنی انگار همین‌طور که می‌شود، دیگر کلید نمی‌اندازد. من ناراحت می‌شوم؛ چون که نسخه نیست.»

اگر شما از ولایت خوشتان آمد، نسخه ولایت شده‌اید. چرا توجه ندارید؟ چرا بعضی‌ها می‌گویند ما چیزی نداشتیم؟ چرا نشدی؟ چه کسی شما را اینجا آورده است؟ الان نمی‌خواهم یادتان بدهم، خودتان بهتر بلد هستید. الان به صفائیه بروید، ببینید چه جوان‌های ژیکول و بیگولی را می‌گیرند و می‌برند. نمی‌دانم می‌خواهد بگیرد، ببرد اسلامی! چرا اینجا آمدی؟ چرا با

بد اخلاقی من داری می سازی؟ با داد و بیداد من داری می سازی؟ عزیز من! تو با ولایت سازش داری. من یک سگی در خانه علی هستم که واق، واق می کنم و می آیم پاچه تو را می گیرم. توجه کنید، ببینید من دارم چه می گویم! ولایت به بشر سکونت می دهد. خدا کند ما با همین عقیده بمیریم.

تمام ائمه (علیهم السلام) خود را فدای امیرالمؤمنین می کنند

حالا سه مطلب است که می خواهم خدمت شما عرض کنم: ما یک مقصد داریم، نه اینکه ما داریم؛ خدا دارد؛ یعنی ولایت. گفتیم: [خدا] صد و بیست و چهار مهندس را توی کارگاه ریخت. یک نفر را شاخص ترین همه اینها قرار داد، بعد گفت: همه اطاعت کنید. خدا مقصد داشت. چرا نگفت من را اطاعت کنید؟ گفت: نبی را اطاعت کنید. چرا نگفت من را اطاعت کنید؟ به جن و انس می گوید مرا اطاعت کنید. توجه به این حرف پیدا کنید! من عقیده ام این است (من این را نشنیده ام حالا اگر به من بگویند خیلی خوشبختم). گفت: رسول من را اطاعت کنید. [اینکه] خودش را در مقابل رسول اینطوری کرد و خودش را معرفی نکرد، این زمینه چینی ولایت است؛ [خدا] دارد زمینه چینی می کند. به کل خلقت گفت: اطاعت کنید. آیا «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^[1] را می خوانی، متوجه شدی یا نشدی؟ دارد نبی را برای یک روزی پرورش می دهد. حالا می گوید: علی (علیه السلام) را معرفی کن. تمام صد و بیست و چهار هزار پیامبر، تمام خلقت، تمام «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»^[1] تمام اینها که می گوید اطاعت کنید؛ [برای این است که] خدا یک مقصد دارد. حالا می گوید: علی (علیه السلام) را معرفی کن. تا یک ذره کندی می کند، می گوید: کاری نکردی. الان تند می شود، اما تندی او برای این است که ما نمی فهمیم.

عزیز من! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باید کار کند. به خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: اگر این کار را نکنی، کاری نکردی؛ اینها کار است. شما داری کار می کنی تا یک خانه بسازی، کار می کنی تا یک آپارتمان بسازی. تمام اینها کار است و سازندگی آن ولایت است. خدا می خواهد ولایت را بسازد. چرا توجه نداری؟ حالا می گوید: اگر [امیرالمؤمنین را] معرفی نکنی، کاری نکردی. پس سازندگی کل خلقت، ولایت است، نمی خواهد ولایت را بسازد، ببینید چه می گویم، می گوید: اینها کار است؛ می خواهد ولایت را تأیید کند. حالا می گوید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»؛ حالا نعمت را به شما تمام کردم. بالاتر از نعمت ولایت چیز دیگری نیست. این مقصد خداست. حالا وقتی که خدای تبارک و تعالی تأیید کرد، نعمت معلوم کرد، مقصد را معلوم کرد؛ حالا ولایت، فدایی دارد. حالا زهرا (علیها السلام) می گوید: من فدایش می شوم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم می گوید فدایش می شوم، حسین (علیه السلام) هم می گوید فدایش می شوم؛ همه می گویند ما فدایت می شویم، امام هادی (علیه السلام) هم می گوید فدایت می شوم. فدای چه می شوند؟ فدای مقصد خدا.

ببینید، من دارم چه می گویم؟ مقصد خدا در ولایت پیاده شده است، آن وقت اینها خودشان را فدای ولایت می کنند؛ یعنی فدای مقصد خدا می کنند. حالا ارزش ولایت چیست؟ غیر از خدا هیچ قدرتی نمی تواند ارزش ولایت را مشخص کند. چرا؟ یک چیزی، یک موجودی، یک عمودی، هر چیزی تو می خواهی بیا و روی علی (علیه السلام) پیاده کن که زهرا (علیها السلام) فدایش است، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فدایش است، حسین (علیه السلام) فدایش است. آخر این چیست؟ تو با مغزت می خواهی چه چیزی بفهمی؟ تو فقط باید اطاعت کنی. به کجا می خواهی دست پیدا کنی؟ به ولایت می خواهی دست پیدا کنی؟ اینها خیال است تو می کنی، از آن خیال برگرد. مگر خلق می تواند ولایت را بفهمد؟ چرا؟ هر چیزی در این خلقت انتها دارد. مگر ولایت انتها دارد؟ مگر خدا هم انتها دارد؟ توجه فرمودید؟ تو باید اول خرد بشوی؛ تمام ابعادت در شناخت زهرا (علیها السلام) برود، تمام ابعادت در شناخت حسین (علیه السلام) برود، تمام ابعادت در شناخت اینها برود؛ وقتی در شناخت اینها رفت، گیج می شوی. حالا می گوید اینکه اینجوری است و می خواهد فدای این شود، پس این چیست؟ مگر ما به غیر از خدا چیز دیگری می توانیم بگوییم؟ گفت: خدا، خدای ایش را به این داده است. چرا توجه ندارید؟

خدا نمی گوید: اگر مرا قبول نداشته باشی، به عزت و جلال عبادت ثقلین بکنی، من تو را می سوزانم؟ [نمی گوید:] تو را می سوزانم، چرا مرا قبول ندارد؟ خدا نمی گوید اگر نبی را قبول نداشته باشی و عبادت ثقلین کنی، تو را می سوزانم. آیا مغز ما می کشد یا نه؟ حالا می گوید اگر علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی، عبادت ثقلین انجام دهی، تو را می سوزانم. کجا این را گفته است؟ مگر ما می فهمیم؟ پس ما باید چه کار کنیم؟ ما باید قبول کنیم. حرف خدا را قبول کن. اگر حرف خدا را قبول کردی، ولایت را از هر چیزی بالاتر می دانی. بیا حرف خدا را قبول کن. بیا حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

سلم) را قبول کن. اصلاً اگر ما بخواهیم درباره ولایت عرض اندام کنیم یا فاسق هستیم یا فاسد؛ مگر اطاعت کنیم، مگر سر فرود بیاوریم. خدایا، نه تو را شناختیم و نه علی (علیه السلام) را. خدایا، نه تو را شناختیم و نه امام زمان (عج الله فرجه) را. خدایا، به ما شناخت بده! از خدا بخواهیم به ما شناخت بدهد. حالا این چه چیزی شد؟ این مقصد خدا شد.

ولایت، مقصد خداست؛ عدالت، خواست خداست

ولایت، مقصد خداست؛ عدالت، خواست خداست؛ حالا هر کسی خواست خدا را اطاعت کرد، خود خدا را اطاعت کرده است. حالا ببینید عدالت چیست؟ اگر می‌خواهی عدالت را ببینی، تا حتی [در روایات] شیعه و سنی داریم، اینجا بعضی‌ها بی‌وجدانی نکردند؛ می‌گویند: علی (علیه السلام)، کشته عدالت است. این علی با تمام عظمتش کشته عدالت است؛ چون خواست خدا عدالت است. خیلی مطلب قشنگ است. چون که آنجا خدا می‌گوید: اگر عبادت ثقلین کنی، تو را می‌سوزانم، یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در ظاهر از خودش بالاتر برده است؛ بالا و پایین ندارد، از گفتار معلوم می‌شود. حالا علی (علیه السلام) می‌گوید: من کشته عدالت هستم؛ چرا؟ عدالت، انسان‌ساز است، عدالت، تجاوز نمی‌کند. عدالت، امر را اطاعت می‌کند. آنچه را که می‌خواهی به ماوراء برسی، باید از طرف عدالت برسی. اگر عدالت داشته باشی، علی (علیه السلام) را قبول داری. اگر عدالت داشته باشی، امام حسین (علیه السلام) را قبول داری. اگر عدالت داشته باشی، حضرت زهرا (علیها السلام) را قبول داری. خدا عمر را لعنت کند، هم امامت رازد، هم عدالت را. تا عدالت را نمی‌زد، نمی‌توانست به گناه تجاوز کند، نمی‌توانست زهرای عزیز (علیها السلام) را بکشد، عدالت را کنار زد.

اگر عدالت نباشد، ما وجدان‌کش هستیم، اگر عدالت نباشد، ما کسانی که اینها را کشتند تأیید می‌کنیم، باید عدالت داشته باشیم. اصلاً کسی که عدالت ندارد، شرع [او را] باطل اعلام کرده است. به تو می‌گوید: اگر امام جماعت عدالت ندارد، نباید پشت سرش نماز بخوانی. عزیز من! عدالت طوری است که تو را باطل اعلام می‌کند. حالا اگر عدالت داشته باشی، داری خواست خدا را عمل می‌کنی. عدالت باید در همه جا پیاده شود، نه در یک جا. اگر در خانه عدالت پیاده شود، چقدر خوب است. اصلاً اگر عدالت را پیاده کنی، تو محبوب خدا می‌شوی، محبوب ولایت می‌شوی، محبوب قرآن می‌شوی، عدالت تو را تأیید می‌کند. چرا ما عدالت نداریم؟

عدالت خواست خداست و باید آن را به خواست خودت ترجیح بدهی؛ این عدالت است. چرا امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) می‌گوید: اگر همه این دنیا را به علی بدهند، یک جور از دهان مورچه نمی‌گیریم؟ چرا؟ چون این مورچه، این جور را به یک عنوانی برای زمستان به لانه می‌برد. من بیابان بودم و دیدم. اینها جوها را می‌برند، وقتی که آفتاب می‌شود، یکی، یکی، بیرون می‌آوردند و خشک می‌کنند و به خانه می‌برند. رک این گندم را جدا می‌کند که سبز نشود، ببین چه علمی دارد؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: این جو که مورچه دارد می‌برد، قوت او است، من از دهانش نمی‌گیرم؛ به یک مورچه ظلم می‌شود. این عدالت است. تو باید عدالت داشته باشی، این پولی که دستت است، بیت المال است؛ مگر باید خرج دلت بکنی یا خرج امر بکنی؟ عزیز من! نباید خرج دلت بکنی. ببین، امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه کار می‌کند؟

خدا حاج شیخ عباس راحمت کند، این جمله را ایشان گفت. گفت: علی آمد برادر را مهمان کرد. وقتی او را مهمان کرد، گفت: برادر تو می‌دانی که الان در ظاهر و باطن خلیفه اسلام هستی، تمام بیت المال در اختیارت است، من هم عیال‌وار هستم، یک مقدار از بیت المال برای ما بیاور. گفت: برادر! از کجا تو من را مهمان کردی؟ گفت: بعد از یک هفته یک سیر کم بچه‌هایم گذاشتم، تو را مهمان کردم. بعدها که رفت، یک سیر کم او گذاشت. گفت: می‌توانی زندگی کنی، یک سیر اسراف است. تو چه روایتی داری این قدر اسراف می‌کنی؟ تو چه روایتی داری؟ تو پیرو ابلیسی. نمی‌خواهم شما را کسل کنم. چه اسراف‌هایی می‌شود؟ چه کارهایی می‌شود.

حکومت با کفر سازگار است؛ اما با بی‌عدالتی سازگار نیست

یک خانه بود، نزدیک خانه پدر زن بچه ما. آن وقت او کار داشته، خواسته بود که بیرون برود. به او گفته بود: شما وقتی که می‌خواهی بروی، این برق را اتصال کن. این بنا یا صاحب‌کار یادش رفته بود، من نمی‌دانم بگویم، صدتا، پنجاه تا مرغ داخل یخچال او خراب شده بود. یک بار، بار کرده بود برده بود، آخر، بی‌انصاف، دم از علی (علیه السلام) می‌زنی؟ خب، یک کیلو بار، ده کیلو بار، پنجاه کیلو بار، صدکیلو بار؟ تو چه مسلمانی هستی؟ [فقط می‌توانی] در جلسه حائری بروی، آنجا نماز بروی، نماز شب بخوانی؟ (من نمی‌خواهم بگویم؛ یک وقت می‌آید.)

«عدالت؛ یعنی این: این خانواده ما مرغ می‌خواست. یک گوشت را به ایشان می‌دهیم، یک قسمت که استخوان هم هست خودم می‌خورم. به دینم، به من می‌چسبید. به روح رسول الله، اگر گوشت به من بدهند به من نمی‌چسبید. چرا؟ چون به وظیفه‌ام عمل می‌کنم. وظیفه به آدم می‌چسبید، نه غذا. وظیفه به آدم شوق می‌دهد و آدم را رشد می‌دهد، نه غذا. گذارش نمی‌دهد. توجه فرمودید؟»

حالا علی (علیه السلام) چه کار کند؟ چطور برادرش را ادب کند؟ [برادرش] امام که نیست، خلق است. حالا دوباره که آمد، یک آهن توی آتش گذاشت. وقتی آمد، اینجایش گذاشت. یک مرتبه همچین کرد. گفت: برادر، تو می‌خواهی کسی را که پول ندارد با آتش بسوزانی؟ گفت: تو می‌خواهی من را با آتش غضب خدا بسوزانی؟ علی (علیه السلام) نمی‌سوزد، نافرمانی، آتش است. تو وقتی نافرمانی می‌کنی، آتش است. مگر علی (علیه السلام) می‌سوزد؟ علی (علیه السلام) که قاسم بهشت و جهنم است. آن نافرمانی که علی (علیه السلام) کند برایش آتش جهنم است. اگر علی (علیه السلام) نافرمانی بکند، برایش آتش است؛ پس او هم باید نافرمانی برایش آتش باشد. چرا آتش است؟ فرمان نبرده است. از صراط مستقیم خارج شدن آتش است. عزیزان من! فدایتان بشوم! ما باید در صراط مستقیم باشیم. این صراط مستقیم به ماوراء اتصال است، این صراط مستقیم اتصال به ائمه (علیهم السلام) است، صراط مستقیم اتصال به قرآن است، صراط مستقیم، اتصال به ولایت است، صراط مستقیم اتصال به عدالت است؛ و اگر ما خارج شدیم پس بدانید آتش است. توجه فرمودید یا نه؟

اگر بخواهیم در روایت و حدیث بگوییم، از این حرف‌ها زیاد است که ما بخواهیم بگوییم چرا بی‌عدالتی [بد است]. توجه فرمودید؟ اصلاً روایت داریم، می‌گوید حکومت با کفر سازگار است؛ اما با بی‌عدالتی سازگار نیست. یعنی کافر است و حکومتش ادامه دارد؛ به اصطلاح خودش مسلمان است، عدالت ندارد، ادامه ندارد. چرا؟ آن کافر به خودش ظلم کرده است که کافر است، کفر دارد؛ اما با رعیتش عدالت دارد، این در ظاهر مسلمان است؛ اما با رعیتش، با حکومتش عدالت فرسا نیست، این ادامه ندارد. چرا؟ عدالت، حکومت را افراشته می‌کند.

تا حتی خود شما یک مملکت هستی. مگر تو مملکت نیستی؟ چه چیزی هست که در تو نیست؟ هر چیزی که در مملکت است، در بشر هم هست. مثلاً آنچه را که یک شتر دارد، پشه هم دارد. چرا؟ پس آن یک مملکت است. مگر اشک درون تو نیست؟ مگر ائمه (علیهم السلام) درون تو نیست؟ مگر غضب درون تو نیست؟ مگر سخاوت درون تو نیست؟ چه چیزی هست که درون تو نباشد؟ پس تو مملکت هستی و اگر می‌خواهی ادامه داشته باشی عدالت فرسا باش. عزیز من! اگر عدالت نداری، عدالت فرسا نیستی، چون که عدالت، خواست خداست. باید عدالت داشته باشی. اگر عدالت داشته باشی، تجاوزگر نیستی.

عدالت ذلت ندارد، بی‌عدالتی ذلت دارد

بلعم یک بی‌عدالتی کرد، بین چقدر گرفتار شد. حکومت که هیچ چیز، سلطنت داشت. حکومت ماورائی داشت. چیزی که امام داشت، این داشت. به آدم گفت: سگ شو، شد؛ به سگ گفت: آدم شو؛ شد؛ ولی یک بی‌عدالتی کرد. به موسی نفرین کرد. گفت:

یک دم غافل از این شاه نباشید شاید دم زند آگاه نباشید

یک دمی آگاهی او تمام شد. حالا قرآن داد می‌زند و می‌گوید: بلعم، بی‌دین از دنیا رفت، یک بی‌عدالتی کرد. خیلی توجه داشته باشید. مبدا بی‌عدالتی بکنید، عزیز من! مبدا از شما گرفته شود. اصلاً خدا می‌داند، قسم می‌خورم عدالت یک کیفی دارد، عدالت یک عزتی دارد، عدالت ذلت ندارد، بی‌عدالتی ذلت دارد. اگر شما الان با یک دوستت، با خانواده‌ات، با اهل بیتت یک باعدالتی کرده باشید، ببینید چقدر کیف می‌کنید. چرا؟ چون عدالت کردی، خوشحال هستی. گفتیم: عدالت که خواست خداست و اگر شما عدالت داشته باشی خواست خدا را عمل می‌کنی و اگر شما خواست خدا را مراعات کردی، دلت ظریف می‌شود و اگر مراعات نکردی، دلت ظریف نمی‌شود. ظریفی دل به واسطه عدالت است. اگر عدالت نداشته باشی، قساوت قلب می‌گیری. پس اگر عدالت داشته باشی، همیشه کوشش می‌کنی خواست خدا را به جا بیاوری. خواست خدا که جنایت نیست، پس تو وقتی که از عدالت خارج شدی، از همه چیز خارج می‌شوی.

اگر می‌گویی امیرالمؤمنین، باید امرش را اطاعت کنی

اگر شریح قاضی عدالت داشت که این حرف را نمی‌زد؛ خون‌ریزی و آدم‌کشی راه نمی‌انداخت؛ عدالت نداشت. اگر عدالت بود، به امام حسین (علیه السلام) و اصحاب امام حسین (علیه السلام) رحم می‌کردند. وقتی عدالت نباشد، جایگزین آن جنایت است. □ اگر عدالت باشد، همه چیز هست. حالا از کجا عدالت پیدا کنیم؟ عزیز من! باید تفکر و پرچم امر داشته باشیم. عزیز من! قربانت بروم! اگر می‌گویی امیرالمؤمنین، باید امرش را اطاعت کنی. اگر اطاعت کردی، عین عدالت هستی. اگر نکردی که بی‌عدالت هستی. وقتی که ما از ائمه طاهریں (علیهم السلام) دور شدیم، ما از عدالت دور شدیم. بی‌عدالتی ما را دور می‌کند، عدالت ما را نزدیک می‌کند؛ چون که عدالت، رحم است، عدالت، مروت است، عدالت، انسانیت است. عزیز من! آنچه را که خوبی است در عدالت است.

دوباره تکرار می‌کنم. از کجا بفهمیم؟ باید پرچم امر داشته باشیم، باید پرچم تفکر داشته باشیم، اگر داشته باشیم زیر پرچم امر می‌رویم، امر را اطاعت می‌کنیم. چرا می‌گوید صاحب الامر؟ امر را اطاعت می‌کند. حالا اگر بخواهیم این را بهتر بفهمیم مطلب این است. شما ببینید اگر بگوییم آقا امام زمان (عج الله فرجه) یک خلقت است، جسارت کردیم، اگر بگوییم یک عالم است، باز هم جسارت کردیم؛ چون که این عالم و این خلقت به وجود ایشان باقی است. وجود ایشان خارج از فهم بشر است. همین‌طور که ما خدا را نشناختیم، وجود مبارک امام زمان (عج الله فرجه) را هم نشناختیم.

امام زمان (عج الله فرجه)، امرش است

یکی از رفقا یک موقع گفت: دو سه کلام از امام زمان (عج الله فرجه) بگو، الان یادم افتاد، ایشان حضور دارند. عزیز من! امام زمان، امام زمان (عج الله فرجه) می‌کنی، [امام زمان،] امرش است. اگر خدمتش باشی و امرش را اطاعت نکنی، تو دشمن امام زمان (عج الله فرجه) هستی؛ اما اگر دور باشی و امرش را اطاعت کنی، تو دوست امام زمان (عج الله فرجه) هستی. مگر نگفتم آن شخصی که کفش دوز بود، آقا امام زمان (عج الله فرجه) پیش او می‌آید، از اینجا شیخ بهایی با اسم اعظم می‌خواهد خدمت امام زمان (عج الله فرجه) برسد، حالا دید امام زمان (عج الله فرجه) کوفه است و در یک دکانی هست که آن قفل و کلید درست می‌کند. یک زن یک قفل آورد. گفت: آقا، این را می‌خری؟ گفت: خودش یک شاهی می‌ارزد، من یک کلید به این می‌اندازم، سه شاهی از شما می‌خرم. من هم سیصد نار می‌فروشم. گفت: من پول ندارم. گفت به تو قرض می‌دهم. به او قرض داد و قفل را همچنین کرد و کلید به آن انداخت و قرض را به او برگرداند. ببین، این زندگی‌اش راه افتاد. امام زمان (عج الله فرجه) دوست آن است که زندگی راه بیندازد، نه اینکه زندگی فلج کند. این قفل ارزشش چیست؟ این حساب کرد زندگی‌اش را راه انداخت. حالا آمده در دکانش نشسته است.

چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دکان می‌نشست؟ آقا امام زمان (عج الله فرجه) هم همین کار را کرد. حالا از اینجا بلند شد و در دکان کفاش رفت. گفت: این کفش من را ممکن است بدوزی؟ گفت: دو تا پیش از تو هست. گفت: حالا نمی‌شود بدوزی، گفت: یا صبر کن یا می‌گویم ای مردم، این امام زمان (عج الله فرجه) است. این وجود مبارک امام زمان (عج الله فرجه) را دارد می‌بیند، می‌شناسد؛ اما امر را مهمتر می‌داند. من برخورد کردم، امر را مهم‌تر دانستم تا حتی خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم). دیدم امر او، امر خداست؛ نه اینکه خود او خدا باشد.

ای جوان عزیز! قربانت بروم! امام زمان (عج الله فرجه) اینجاست، تو که معرفت در حقش نداری چه فایده دارد؟ مگر او ندیده است. دو نفر بودند، با هم بودند، گفتند: تمام مشکلمان را باید پیش امام زمان (عج الله فرجه) ببریم. گفت: باشد. گفتند: چه کنیم؟ گفتند: چهل شب پاره‌پاره می‌شویم، خلاصه امام زمان، امام زمان (عج الله فرجه) بکنیم، برویم تا امام زمان (عج الله فرجه) مشکلمان را حل کند. شب آخر شد. اول آمد یک قدر جواهر در کیسه کرد. با این‌ها همسفر شد. گفت: رفیق، اینجا باشد، من بروم آنجا یک کاری دارم بعد بیایم. تا اینجا یک مقدار می‌نشینید. این‌ها نگاه کردند، دیدند همه جواهر هست. رفیق گفت: پا شو یک کاری بکن. یک قبر بکن، یک چاله بکن. گفت: تا این می‌آید او را می‌کشیم، این‌ها را با هم قسمت می‌کنیم. تا این فکر را کردند، آقا آمد، گفت: می‌خواهید خدمت امام زمان (عج الله فرجه) باشید، نمی‌خواهد! امام زمان (عج الله فرجه) را نکشید! من داد می‌زنم: ما با پول امام‌کش هستیم. کجا امام زمان، امام زمان (عج الله فرجه) می‌کنیم؟ ما با پول داریم امام زمان (عج الله فرجه) را می‌کشیم. [دارد] امام زمان (عج الله فرجه) امام زمان (عج الله فرجه) می‌کند. من نمی‌گویم امام زمان، امام زمان (عج الله فرجه) نکن، مقصد امام زمان (عج الله فرجه) را به جا بیاور. عزیز من! فدایت شوم! این کفش دوز دارد امر را اطاعت می‌کند، حالا آقا امام زمان (عج الله فرجه) هم می‌آید آنجا می‌نشیند. اصلاً امام زمان (عج الله فرجه) یعنی رحم، امام زمان (عج الله فرجه) یعنی عدالت، امام زمان (عج الله

امام زمان (عج الله فرجه) برای عمه‌اش زینب حاضر است خون گریه کند

حالا حرف ما این بود، می‌خواستیم این مطلب را بگویم اینجا آدمم. حالا شما بگو یک خلقت اگر فدایش شوند جا دارد. مگر ممکن است ما امام زمان (عج الله فرجه) را با خلقت روبرو کنیم؟ با عالم روبرو کنیم؟ چون که تمام عالم به واسطه ایشان سر پاست. درست است؟ حالا ببینید امام زمان (عج الله فرجه) چقدر تواضع دارد. اگر می‌خواهید ارزش ولایت را بفهمید، ببینید چقدر او تواضع دارد. کسی که در تمام خلقت اینطوری است، حالا می‌گوید: یا جده! نبودم روز عاشورا تو را یاری کنم. حالا به اشک چشمم می‌کنم. اگر اشک چشمم تمام شود، خون گریه می‌کنم. آقا جان برای چه؟ کدام مصیبت آقا امام حسین (علیه السلام)؟ می‌گوید: او هم بود، گریه می‌کرد؛ برای اسیری عمه‌ام.

باباجان من! عزیز من! مرتب امام زمان، امام زمان (عج الله فرجه) می‌کنی، بیا برای امام زمان (عج الله فرجه) معرفت پیدا کن، وقتی معرفت پیدا کردی، همان معرفت خواست امام زمان (عج الله فرجه) است. آن زینبی که خودش را آماده کرده است، به خاطر ولایت، اسیر شده است، خودش را آماده کرده است، شخصیتش را کوبیده است، اینقدر این زینب والامقام است. زینب را بشناسید و گریه کنید. حالا عبدالله خواستگاری او می‌آید. [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] گفت: من باید به زینب بگویم که زینب جان! عبدالله آمده است. گفت: من یک خواهش دارم، بی‌چون و چرا یک حرف دارم، اگر عبدالله قبول دارد، همسر او می‌شوم، وگرنه همسر او نمی‌شوم. عزیز من چیست؟ [گفت:] اگر برادر من خواست به مسافرت برود، بی‌چون و چرا من هم بروم. ببین، آن موقع خودش را فدای حسین (علیه السلام) می‌کند. حالا امام زمان (عج الله فرجه) چه می‌گوید؟ حالا امام زمان (عج الله فرجه) می‌گوید: اگر اشک چشمم تمام شد، برای تو خون گریه می‌کنم. ببینید نکته حساس اینجا هست که باید بفهمید اینقدر ولایت ارزش دارد. اگر این را متوجه شدید، من را شناختید؛ اگر این را متوجه شدید، ولایت‌شناس هستید، اگر این را متوجه شدید، قرآن‌شناس هستید، اگر این که من می‌گویم متوجه شدید، خداشناس هستید؛ وگرنه خداشناسی شما عاریه است، امام‌شناسی تو هم عاریه است. قرآن‌شناسی شما عاریه است، داد می‌زنم می‌گویم، باید بفهمید. ببینید دوباره چه می‌گوید؟ اینقدر امام محترم است که حالا وقتی که زینب (علیها السلام) به واسطه برادرش اسیر شده است، می‌گوید: عمه جان، برای تو گریه می‌کنم، اگر اشک چشمم تمام شد، برای تو خون گریه می‌کنم. یعنی می‌گوید: فدایت می‌شوم که تو آماده شدی از جدم حسین (علیه السلام) دفاع کنی. ببین من می‌گویم از جدم حسین؛ آیا متوجه هستی که چه می‌گویم؟ حسین (علیه السلام)، چیز دیگری است. این فدای آن کسی می‌شود که فدای امام شده است.

بیا بید از ولایت دفاع بکنید، تا امام زمان (عج الله فرجه) بگوید: من به قربانتان بشوم

معرفت این حرفهاست. این چیست که نصف شب، دعای کمیل می‌خوانی. بخوان و بفهم و بخوان. نمی‌گویم: نخوان. تو عادت کردی، مثل زنی که عادت شده. برو بخوان؛ اما بفهم و بخوان. ببین دارم به تو چه می‌گویم؟ مگر اصحاب امام حسین (علیه السلام) چه کار کردند؟ عزیز من! فدایتان بشوم! دفاع از ولایت کردند. بیا بید از ولایت دفاع بکنید، تا امام زمان (عج الله فرجه) بگوید من به قربانتان بشوم. به من، شیطان می‌گوید به قربانت بشوم! اینجا نشسته حرف می‌زند که چطور مال مردم را بخوریم. شیطان فدای تو می‌شود! می‌گوید: ای بنده من، پدر و مادرم به قربانت. تو هدفت من است، چیز دیگری نیست. حالا ببین آقا امام زمان (عج الله فرجه) چه می‌گوید؟ «السلام علیک یا مطیع لله ورسوله، عبد الصالح»؛ پدر و مادرم به قربانت؛ به قربان تو که از جدم دفاع کردی. حسین (علیه السلام) یک چیز دیگری است. امام زمان (عج الله فرجه) نمی‌گوید ای جدم فدایت بشوم؛ می‌گوید: فدای زینب شوم، فدای اصحاب بشوم. ولایت؛ یعنی این. تو می‌خواهی ولایت را بشناسی؟ توجه فرمودید؟

امام زمان (عج الله فرجه) دارد با عمه‌اش نجوا می‌کند، امام زمان (عج الله فرجه) با اصحاب امام حسین (علیه السلام) نجوا می‌کند؛ تا حتی جانش را تقدیم می‌کند، ولایت یعنی این؟ فهمیدید چیست؟ اگر ما هم اینطوری باشیم درباره ولایت، ادب داریم. اگر اینطوری باشیم، اسم امام حسین (علیه السلام) را که می‌آوریم، باید بچندیم. اگر اینطوری باشیم باید تمام مقصد ما حسین (علیه السلام) باشد. تو چه مقصدی داری؟ چه کار می‌کنی؟ ما تمام هستی‌مان را می‌فروشیم. چرا هستی خودت را می‌فروشی؟ اگر ما بفهمیم، حرف خیلی قشنگ است. اصلاً سفینه یعنی این. می‌گویند آقا امام حسین (علیه السلام) سفینه است؛ یعنی این. چرا؟ ما همیشه گفتیم: خواست خدا، ولایت بوده است. حالا این اصحاب امام

حسین (علیه السلام)، خواستشان امام حسین (علیه السلام) است؛ حالا که خواستشان امام حسین (علیه السلام) است و جانشان را فدای خواست کردند؛ امام زمان (عج الله فرجه) هم می‌گوید: جان من به قربان تو. خواست من هم تو هستی. امام زمان (عج الله فرجه) دارد با اصحاب امام حسین (علیه السلام) نجوا می‌کند. چرا؟ امام زمان (عج الله فرجه) خواستش را می‌خواهد، خدا هم خواستش را می‌خواهد. آیا فهمیدید؟

یک نفر یک مقدار پول بدهی‌اش بود. جلوی ما حرفش شد، بنا شد مبلغی به او بدهد. گفتم: بنا شد بدهی‌اش را بدهی، گفت: بنا شد ندهم. گفتم: نه بابا، با ما همچنین خوب نشد. گفت: من بروم شش بزنم به این بدهم؟ یک منبری می‌گوید: می‌خواهی من شش بزنم، به این بدهم؟ گفتم: می‌خواهی شش بزن، می‌خواهی زن، باید به این بدهی. با من [رابطه‌اش را] قطع کرد. ببین، ولایت را چه احترامی می‌کنند! مگر منبر رفتن شش‌زدن است؟ چقدر بی‌ادب است. حالا این آدم می‌گوید: مطیع من بشو! مطیع ادب شوم؟!

عزیز من! ولایت، احترام به ولایت است. چرا می‌بینی یکی دوست تو است، دستش را در سینه‌اش می‌گذاری، می‌گویی: این ولایت دارد، تواضع می‌کنی، متوجه او می‌شوی، او را اداره می‌کنی؛ [چون] می‌فهمی او به آنجا وصل است. ببینید، امام دارد همان کار را می‌کند. توجه فرمودید؟ معرفت به امام، به تو درجه می‌دهد، معرفت امام به تو باعث می‌شود که زهرای عزیز (علیها السلام) تو را بپذیرد، نه خواندن آواز!

سخاوت، منحصر به شیعه نیست

می‌خواستیم از سخاوت صحبت کنیم. سخاوت صفات خداست؛ آن وقت سخاوت تو را نجات می‌دهد. شما ببینید اگر کسی را گمراه کنید، باید آن آدم را زنده کنی و برگردانی و از سرش بیرون کنی؛ اما سامری این همه مردم را گمراه کرد و حالا موسی می‌خواهد او را بکشد؛ می‌گوید: این سخی است، او را نکش. سخاوت، نجات‌دهنده توست، نجات‌دهنده عیالت است، نجات‌دهنده بچه‌ات است، نجات‌دهنده مذهب توست. نجات‌دهنده همه هستی تو است، آن وقت این وصل به چه چیزی است؟ به عدالت. اگر آن باشد این هم هست. اگر عدالت باشد، رحم داری. یکی از رفقا یک آیه قرآن نقل کرد که چطور می‌گوید: برای سخاوت یک حرفی نیست؛ ولی عدالت یک حرفی دارد؟ گفتم: آخر معلوم که نیست، شما یک موقع پنج تومان به یکی می‌دهی، یک موقع دو تومان به یکی می‌دهی، یک وقت صد تومان به یکی می‌دهی؛ تو باید این از تو خارج شود، آن وقت درست است. پس این چه چیزی است؟ پس اگر می‌گوید معلوم نیست، چرا؟ کار دست تو است. آن چیزی را که راجع به سخاوت دادی، بعد نوشته می‌شود. خدا می‌گوید: صد تا اینجا به تو می‌دهم، هزار تا آنجا به تو می‌دهم. اصلاً سخاوت تو را حفظ می‌کند. تا حتی سخاوت دینت را هم حفظ می‌کند.

این سخاوت منحصر به شیعه نیست، کفار هم داشته باشند همین است. چرا حاتم طایی نمی‌سوزد؟ اصلاً سخاوت درست است که تو را در اینجا تأمین می‌کند؛ اما سخاوت خارجی آنجا را هم تأمین می‌کند. مگر سه نفر نبودند که می‌خواستند رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را بکشند، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آورد و دستور داد آن‌ها را بکشند. جرئیل نازل شد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) این را نکش، این سخی است. حالا می‌گوید: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» می‌گوید: یا محمد! کسی است که تو را به رسالت برانگیخته است. از سخاوت من کسی سر در نمی‌آورد؛ پس خدا هوای سخاوت من را دارد.

در سخاوت، دنگی نباشید

اما دارم می‌گویم سخاوت را افراط و تفریط نکنید، سخاوت افراط و تفریطی نداشته باشید. شما خودت آبرو داری؛ اول خودت و زن و بچه‌ات و حتی شأنت هست. تمام این‌ها را باید لحاظ کنی. تعصبی نشو. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، [می‌گفت]: بیشتر داراها دنگی هستند، دنگشان می‌شود یک چیزی می‌دهند، نمی‌شود نمی‌دهند. دنگی نباشید. همان موقع که دارید سخاوت می‌کنید، باید امر را اجرا کنید. توجه فرمودید؟ همان موقع هم که دارید سخاوت را اجرا می‌کنید، امر را باید اطاعت کنید. من به یکی گفتم. گفتم تو برو اول کفش برای بچه‌ات بگیر، بعد کفش برای یکی دیگر بگیر.

گفت: این چطور است که این‌ها نانسان را نمی‌خورند، سه روز، سه روز به مردم می‌دادند؟ آنها اگر سه روز، سه روز نانسان را به مردم می‌دادند برای این است که یک عده‌ای یک طوری بودند که می‌گفتند: آیه قرآن اینطور نشده است، امیرالمؤمنین

(علیه السلام) در ظاهر اینطوری کرد، آن آیه «هل اتي»^[۲] نازل شد. توجه فرمودید؟ توی دهان اینها زد که می‌گفتند آیه نازل نشد، آیه نازل شد. شد یا نشد؟ آن‌ها می‌گویند: مثل ما نمی‌شوی. تو باید امر او را اطاعت کنی. گفت: من اگر یک وعده چیزی نخورم، می‌میرم؛ من هم سه روز نخورم، می‌میرم. من بروم خودم را بکشم که مثل علی (علیه السلام) باشم؟ خاک بر سرت بکنند. تو امر را اطاعت کن. تو اگر گرسنگی بخوری که علی (علیه السلام) نمی‌شوی.

روضه

من می‌خواستم یک اشاره به عبدالله بکنم. آقا امام حسین (علیه السلام) وقتی که آمد و وداع کرد؛ سفارش عبدالله را خیلی کرد. گفت: خواهرم زینب! خیلی برادرم سفارش قاسم و عبدالله را کرد. آن وقت امام حسین (علیه السلام) «هل من ناصر» گفت. عبدالله دید یک نانجیب یک شمشیر دست گرفته است. دست عبدالله قطع شد. اگر بدانید امام حسین (علیه السلام) چه بر سرش آمد؟

یا علی

ارجاعات

1. ↑ ۱/۱۰ (سوره الأحزاب، آیه 56)
2. ↑ (سوره الانسان، آیه 1)